جلسه 804

شنبه 18/09/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در استدلال به آیه نفر بود بر حجیت خبر واحد. ما این استدلال را نپذیرفتیم.

اشکال اولمان این بود که لعل برای افاده ترجی نیست، بلکه برای افاده احتمال وقوع مدخول لعل هست. ویکفی در احتمال تحقق حذر از منذرین همینکه احتمال بدهیم بعد از انذار منذرین آنها علم پیدا کنند به واقع، یا شبهه، شبهه بدویه قبل الفحص یا شبهه مقرونه به علم اجمالی باشد که تبعا تکلیف منجز هست.

اشکال دوم این است که لعل در مواردی به کار می رود برای حتی افاده مطلوبیت متعلق آن، که بالفعل مطلوب باشد منتهی مقدمات وجود آن فراهم نیست. مثلا می گوید توضأ لعلک تصلی، یا امر کن زید را به نماز خواندن لعله یصلی، ما ولو به مناسبت مقام فهمیدم که مدخول لعل در اینجا مطلوب مولا هست، اما خصوصیتی که دارد این است که ماقبل لعل مقدمه وجودیه است برای مابعد آن. اما اگر مقدمه وجوب باشد تعبیر لعل غلط است. مثلا این غلط است که کسی بگوید که برو به آن شهر سردسیر لعلک تلبس عباءة شتویة، برو به شهر سردسیر بلکه لباس زمستانی بپوشی. نه می خواهم شهر سردسیر بروم و نه می خواهم لباس زمستانی بپوشم. این تعبیر موقعی صحیح است که من بیایم بگویم این لباسهای زمستانی خریده ام دارد سال بر آنها می گذرد، اینجا هم که هوا سرد نشده اگر بخواهم این لباسها را بپوشم بیایم داخل خیابان اصلا منظره خوبی ندارد. می خواهم لین لباسها را بپوشم و مطلوب فعلی من بشود پوشیدن این لباس زمستانی، آنوقت می گویند برو در شهر سردسیر لعلک تلبس العباءة الشتویة.

اما اگر هیچ هدف فعلی ندارم در پوشیدن این لباس، به من بگویند برو در شهر سردسیر بلکه این لباس زمستانی را بپوشی این تعبیر ناصحیحی خواهد بود.

در این آیه شریفه هم که می فرماید: انذر قومک لعلهم یحذرون باید حذر مکلفین از عقاب الان مطلوب مولا باشد، منتهی مقدمه وجود آن انذار منذرین هست مولا امر می کند به انذار منذرین بخاطر تحقق حذر از منذرین. پس باید مورد آیه جائی باشد که همین الان قبل از انذار منذرین حذر قوم مطلوب باشد. واین در جائی است که قبل از انذار منذرین موضوع داشته باشد حذر قوم. چون حذر، حذر از عقاب است. عرض کردیم عرفی نیست که بگوئید حذر از وقوع در مفسده مخالفت تکلیف غیر منجز، این برای عرف عام عنوان حذر بر آن صادق نمی شود. ظاهر هشدار دادن هشدار دادن از یک امر مخوف للعرف العام است که عقاب اخروی است یا ضرر مهم دنیوی است. پس باید الان موضوع داشته باشد حذر از عقاب اخروی، یعنی الان باید این تکلیف واقعی منجز باشد. ولذا ما عرض کردیم از این آیه شریفه حتی وجوب ارشاد جاهل هم فهمیده نمی شود. حجیت خبر واحد که هیچ، وجوب ارشاد جاهل هم از این آیه استفاده نمی شود.

با اینکه مشهور از این آیه وجوب ارشاد جاهل را فهمیده اند، گفته اند واجب است نفر طائفه ای للتفقه فی الدین که به درد خودشان می خورد و لانذار قوهم بعد التفقه فی الدین. ولذا آیه می گوید بر عالم انذار جاهل واجب است، انذار جاهل هم به ارشاد او هست، ولذا از این آیه استفاده کرده اند وجوب ارشاد جاهل را.

ما گفته ایم نه، این آیه در مورد جاهل قاصر نیست، این آیه مربوط می شود به عالم عامد یا جاهل مقصر که تکلیف بالفعل منجز است بر اینها. والا جاهل قاصر که اصلا الان حذر از عقاب در مورد او مطلوب نیست. خود شارع در مورد او اصل برائت جعل کرده است. موضوع ندارد حذر من العقاب نسبت به جاهل قاصر. وظاهر آیه این است که قبل از انذار منذر مطلوب هست حذر این شخص مخاطب از عقاب، ولکن برای رسیدن به این مطلوب باید مقدمه وجودیه آن را ایجاد کرد وهو انذار الفقیه فی الدین. در مورد جاهل قاصر که این صادق نیست. او در مورد جاهل مقصر است که الان مطلوب است حذر او از عقاب، ولذا به شما می گویند انذره لعله یحذر. ولذا این آیه مربوط می شود به امر به معروف و نهی از منکر که شامل عالم عامد و جاهل مقصر می شود، جاهل قاصر مشمول این آیه نیست.

بله برای وجوب ارشاد جاهل دلیل های دیگری مطرح هست، این آیه دلیل نیست بر وجوب ارشاد جاهل قاصر. روایاتی داریم: "ما اخذ الله علی الجهال أن یتعلموا حتی أخذ من العلماء أن یعلموا"، گفته می شود که از این روایت استفاده می کنیم که بر عالم واجب است تعلیم جاهل نسبت به تکالیف.

که ما این را هم عرض کردیم بیش از در معرض گذاشتن عالم خودش را، بیش از این استفاده نمی کنیم. مثل اینکه می گویند ما اخذ الله علی المرضی أن یعالجوا انفسهم حتی اخذ من الاطباء أن یعالجوا المرضی، خب یعالجوا المرضی یعنی بیایند به زور در خانه مریض بگویند بیا علاجت کنیم؟! نه خودشان را در معرض می گذارند. بیش از این استفاده نمی شود.

پس اشکال دوم راجع به این آیه این است که ظاهر لعل حتی در مواردی که برای افاده مطلوب بودن مدخولش بکار می رود این است که مدخولش مطلوب فعلی است، وما قبل لعل شرط وجود آن مطلوب است و نه شرط مطلوبیت آن. والا باید صحیح باشد بگوئیم افطر صومک لعلک تدفع الکفارة، خب این غلط است دیگر، چون افطار شرط وجوب کفاره است، صحیح نیست بگویند افطر صومک لعلک تدفع الکفارة. یا اذهب الی بلدی که یقع فیه الزلزال لعلک تصلی صلاة الآیات، خب این غلط است دیگر. در صورتی این تعبیر صحیح است که نماز آیات خواندن مطلوب فعلی باشد می گویند خب شرط تحقق آن این است که عقیب زلزال باشد می گویند برو در منطقه زلزله خیز تا بتوانی نماز آیات بخوانی. اما وقتی اینجور نیست، شرط وجوب است شرط مطلوب بودن است، نماز آیات بدون زلزله نه واجب است و نه مستحب هیچ مطلوب نیست، خب غلط است این تعبیر. اینجا هم همینطور است.

اما راجع به وجوه سه گانه ای که ذکر شده بود.

یکی اینکه: گفته شده بود اگر حذر واجب نباشد لغو است انذار منذر در جائی که می داند لا یحصل العلم للمخاطب بصدق الانذار. اگر بنا باشد حذر واجب نشود بر این مخاطب، وجوب انذار بر این شخص فقیه لغو می شود.

آقای خوئی و برخی از بزرگان مثل آقای صدر و از کلمات محقق اصفهانی هم استفاده می شود فرموده اند: در اینگونه موارد می تواند این ملاکها حکمت باشد. مثلا شارع واجب می کند انذار را بر فقیه. حکمتش این است که علم پیدا کند منذر و عمل بکند. اما چون این حکمت است نه علت، به منذر می گویند حتی اگر اعتقاد پیدا کنی قطع پیدا کنی که این مخاطب شما علم پیدا نمی کند به صدق شما، ولی باز واجب است شما انذار بکنید. مثل اینکه در بحث اختلاط میاه که ملاک وجوب عده است گفته اند: درست است که عدم اختلاط میاه ملاک وجوب عده است، اما این حکمت است، اگر این زن علم هم پیدا کند به عدم حمل، باز باید عده نگه بدارد. چون گاهی بخواهند علم مکلف را ملاک قرار بدهند مشاکلی بوجود می آید. مثال عرفی اش این است: مولا به عبدش می گوید که هیچ کس را امروز راه نده. عبد می گوید چرا؟ مولا می گوید برای اینکه شاید امروز یک کسی دشمن باشد بیاید و مزاحم من بشود. اما این حکمت است، حتی اگر کسی بیاید که عبد یقین دارد که او دشمن مولا نیست باز نباید او را راه بدهد نزد مولا. چرا؟ چون اگر مولا می خواست بگوید که کسی را که یقین داری دشمن من نیست می توانی راه بدهی، خب این عبد هم چه بسا ساده لوح باشد یا طرف مقابل خیلی شیطان صفت باشد خودش را در غالب دوست مولا جا بزند در حالی که دشمن مولاست و بیاید مزاحم مولا بشود. مصلحت این است که مولا به طور عام بگوید که هیچ کسی را راه نده، این اشکالی ندارد. اینجا هم گفته اند همینطور است، می گوید شما انذار کنید بعد از تفقه در دین حتی اگر اعتقاد دارید که مخاطب شما علم پیدا نمی کند به صدق شما، ولی شما انذار بکنید. خب این حکمت است، اینکه لغو نمی شود. چون اگر بگویند هر کجا اعتقاد داشتید که مخاطب شما علم به صدق شما پیدا نمی کند در آنجا انذار واجب نیست مصلحت انذار در خیلی جاها فوت می شد، خیلی جاها مردم فکر می کردند که مخاطب علم پیدا نمی کند به صدق انذار و انذار نمی دادند.

اقول: ما به نظرمان این جواب درست نیست، چرا؟ برای اینکه ما قبول داریم این حکمتها را، اما ظهور عرفی چیز دیگری است. شما در امر به معروف ببینید آقایان شرط می کنند احتمال تأثیر را، اگر علم دارید به عدم تأثیر امر به معروف در مخاطب، همه گفته اند واجب نیست امر به معروف. این دلیل لفظی دارد؟ ابدا، تنها انصراف عرفی است. انصراف عرفی امر به معروف که به ملاک اقامه معروف هست این است که شما امر به معروف کن شاید در مخاطب اثر کند. حالا اگر ما علم داریم به عدم تأثیر خب انصراف دارد دلیل وجوب امر به معروف از ما.

البته از بعضی روایات ممکن است استفاده بشود آقای سیستانی هم احتیاط واجب می کنند که حتی با علم به عدم تأثیر باید اظهار کراهت بکنیم از منکر. امرنا رسول الله صلی الله علیه وآله ان نلقی اهل المعاصی بوجود مکفهرة، او بحث دیگری است، لبخند نزن بر روی گنهکار بلکه اخم بکن به او. او ربطی به این بحث احتمال تأثیر ندارد.

اما این امر به معروفی که باید به او بگوئی نکن این کار را، نه صرف اظهار ناراحتی، این قطعا مشروط است به احتمال تأثیر.

خب جناب آقای خوئی و جناب آقای صدر! چطور شد اگر این آیه لینذورا قومهم را می گوئید ما می توانیم ملتزم بشویم که احتمال حصول علم برای منذرین از قبیل حکمت است. ولذا اگر من نافر الی التفقه فی الدین احتمال حصول علم برای مخاطب ندهم باز واجب می شود انذار و این لغو نیست، خب در امر به معروف هم همین را بگوئید، بگوئید در احتمال تأثیر مخاطب از قبیل حکمت حکم است، چرا نمی گوئید؟ چون خلاف ظاهر است. نمی شود که ما استظهار کنیم هر ملاک ثبوتی ای را، ملاک ثبوتی صحیح اما خلاف ظاهر دلیل است.

ولذا ما به نظرمان باید جواب دیگری داد از این مطلب، که می گفت اگر بنا باشد قبول انذار بر مخاطب واجب نباشد مگر علم پیدا کند به صدق انذار، آنوقت وجوب انذار در این موارد که من می دانم منذر علم پیدا نمی کند به صدق من، می گفتند وجوب انذار در این حالت لغو می شود. ولذا می گفتند از اطلاق وجوب انذار در این فرض که می دانم مخاطب علم پیدا نمی کند برای اینکه لغو نشود این اطلاق وجوب انذار، کشف می کنیم وجوب قبول انذار را بر مخاطب و وجوب حذر مخاطب را از این انذار تعبدا ولو علم پیدا نکند.

جواب همانی است که ما قبلا عرض کردیم و اشاره کردیم که اطلاق خطاب مقید است لبا به عدم لغویت. اگر از اطلاق خطاب لغویت لازم بیاید ما دیگر به اطلاق تمسک نمی کنیم. ما نمی توانیم ضم ضمیمه خارجیه کنیم به اطلاق خطاب در حالی که اطلاق خطاب هیچ ظهوری در آن ندارد به این بهانه که اگر ما این ضمیمه خارجیه را به میان نیاوریم اطلاق خطاب لغو است. خب آقا اطلاق خطاب لغو است مقید لبی می گوید هر کجا اطلاق خطاب لغو بود این حکم ثابت نیست. اطلاق الخطاب لبا مقید است به عدم لغویت. والا عرض کردم شما اصل مثبت را باید حجت بدانید با این بیان. چون استصحاب عدم حاجب که اطلاق دلیل استصحاب آن را اثبات می کند بدون اثبات لازم عقلی که صحت وضوء است تحقق غسل البشره است لغو است. آنجا چی جواب می دهید؟ می گوید اگر لغو است جاری نشود. عموم دلیل استصحاب یا اطلاق هر دلیلی مقید است به عدم لغویت.

سؤال وجواب: اگر من اعتقاد دارم او علم پیدا می کند بر من انذار واجب است، اینکه در این حال لغو نیست، ولو بر آن مخاطب قبول واجب نباشد چون او واقعا علم پیدا نمی کند. چون من احراز کرده ام که او علم پیدا می کند یا احتمال می دهم او علم پیدا کند، اینجا وجوب انذار بر من لغو نیست، پس چه کار بکنند؟ وجوب انذار را در کجا پس جعل بکنند؟

اما آن بیانی که می گفتند غایة الواجب واجبة، به این بیان خواستند پناه ببرند که انذار واجب است چون غایت نفر دو چیز بود، نفر للتفقه فی الدین، وغایت دوم انذار عقیب التفقه فی الدین. پس انذار عقیب التفقه فی الدین غایت نفر واجب است و هو واجب. غایت انذار هم حذر قوم است او هم می شود غایة الواجب و غایة الواجب واجبة. به تعبیر آقای خوئی غایة الواجب مترتب است بر واجب و لاتنفک عن الواجب. حالا یا لاتنفک تکوینا یا لاتنفک تشریعا یعنی واجب هست.

اقول: این اشکالش این است که این در صورتی است که مکلف واحد باشد. حالا ما لعل را چون به معنای شاید است تعبیر نمی کنیم لفظ «کی» را می گوئیم، توضأ کی تصلی، بله این ظاهرش این است که نماز واجب است بر شما. اما اگر به عبدش بگوید که احضر الطعام کی یأکله الضیف، آیا معنایش این است که اکل ضیف هم واجب است؟ ابدا.

فوقش چون لعل بکار نرفت کی بکار رفت که افاده غائیت مدخولش را می کند این فهمیده می شود که اکل الضیف مطلوب مولاست، اما واجب است؟ ابدا. احضر الطعام کی یأکله الضیف حتی اگر آن ضیف خودش جزء عبید این مولا باشد. می گوید عبدی أنّ لی عبدا آخر فی بلد فلان سیجیء هذا الیوم و یکون ضیفا احضر الطعام لدیه کی یأکل الطعام، آیا این معنایش این است که بر آن عبد دوم که ضیف است واجب است اکل طعام. نه، چرا واجب باشد اکل طعام، ولی خب گرسنه است دوست دارد غذا بخورد، من هم دوست دارم که شما غذا بیاورید او غذا بخورد، اما واجب نیست بر او که او غذا بخورد.

اما آن بیان دیگر که می گفت ظاهر حذر، حذر از عقاب است، مطلوب بودن آن به معنای وجوب آن خواهد بود، چون حذر از عقاب معنا ندارد مستحب باشد. چون اگر موضوع دارد حذر از عقاب، دفع عقاب محتمل واجب است، اگر موضوع ندارد مستحب هم نیست.

مرحوم آخوند فرمود چرا می گوئید حذر از عقاب؟ بگوئید حذر از محذور مخالفت تکلیف واقعی غیر منجز، این می تواند مستحب باشد. حذر از مفسده مخالفت تکلیف غیر منجز می تواند واجب نباشد مستحب باشد، مثل خیلی از مواردی که احتیاط مستحب است.

اقول: این فرمایش صاحب کفایه که خلاف متفاهم عرفی است، چون عرض کردیم ظاهر حذر بقول مطلق حذر از امر مخوف لعامة الناس است. لعلهم یحذرون ظاهرش این است که حذر بکنند از غضب خدا، حذر بکنند از جهنم. نه اینکه حذر بکنند از آثار وضعی مخالفت تکلیف غیر منجز، اینها عرفی نیست.

ولی جواب اصلی این است که ما قبول داریم حذر، حذر از عقاب است، ولی عرض ما همان چیزی است که گذشت که حذر از عقاب موقعی موضوع دارد که تکلیف منجز باشد، وبدون اینکه تکلیف منجز باشد اصلا انذار صدق نمی کند تا حذر از عقاب صدق بکند. پس آیه که می گوید انذار کنید لعلهم یحذرون من العقاب اصلا موردش مورد شبهه منجزه است، یعنی مواردی که تکلیف منجز است در رتبه سابقه، چون شبهه قبل الفحص است یا چون معلوم به علم اجمالی یا علم تفصیلی است. اصلا نمی گیرد آنجایی را که تکلیف منجز نیست. ارشاد جاهل قاصر اصلا مصداق انذار نیست. اصلا این موارد را نمی گیرد، شما کجا و روی چی دارید بحث می کنید؟

غیر از اشکال لعل که به معنای شاید هست، ویکفی در این تعبیر که ما احتمال می دهیم که بعد از انذار منذر مخاطبین علم پیدا کنند و حذر از عقاب موضوع پیدا کند، و همین کافی است بگوئیم شما انذار کنید شاید شرائط حذر از عقاب در مخاطبین فراهم بشود آنها حذر از عقاب بکنند. غیر از اینکه لعل به معنا شاید است که بحث کردیم، علاوه بر آن اصلا انذار صدق نمی کند در مواردی که تکلیف منجز نباشد. اول باید تکلیف منجز باشد تا به بیان حکم توسط فقیه و تعلیم حکم توسط فقیه بگویند هذا إنذار للآخرین. اصلا انذار آخرین در موارد جهل قصوری آنها صادق نیست.

سؤال وجواب: اولا این را مرحوم آقای طباطبائی دارد درست هم هست که این اختصاص به فقه مصطلح ندارد، یکی از مواردی که مورد انذار هست اصول دین است. اما آدمی که می خواهد متصدی انذار دیگران بشود باید آشنای به دین باشد، والا می رود مسائل را پس و پیش می گوید، حتی اصول دین را هم خراب تحویل می دهد. پس باید یک عده ای نفر کنند فقیه در دین بشوند، خودشان مسائل اصول دین و فروع دین را آشنا بشوند، بعد اینها بیایند به مردم انذار بکنند. انذار اینها غیر از انذار انسان جاهلی است که فقط یاد گرفته است بگوید که دفع عقاب محتمل واجب است پس بروید سراغ معرفت خدا. تازه خود همین هم یک نوع تفقه در دین است، همین را هم همه بلد نیستند، انسان فقیه در اصول دین در فروع دین انظار این را ترغیب می کند، منافات ندارد کسی که فقیه در دین هم نباشد او را هم به یک نحو کلی تری انذار بکند، آیه که او را نفی نمی کند.

سؤال: مشرک قاصر و مستضعف آیا مشمول آیه می شود در انذار؟ جواب: یعنی مستحق عقاب نیست؟ خب آیه صدق نکند چه می شود.

سؤال: آیه لینذر قوما ما انذر ابائهم را چه می گوئید؟ جواب: غافلون که گفته اند نه غافل قاصر، بلکه غافلند ولی مقصرند. «ما انذر» که به معنای مای نافیه نیست، لینذر قوما ما انذر آبائهم یعنی همانی که به پدرانشان انذار دادیم به اینها هم انذار بدهیم.

سؤال: ظاهر آیه مای نافیه است؟ جواب: وإن من قریة الا خلا فیها نذیر. آیه لتنذر قوما ما انذر آبائهم این معلوم نیست مای نافیه باشد. اما آیه لتنذر قوما اتاهم من نذیر من قبلک این نذیر به معنای رسول است، والا نذیر که داشته اند. در روایات ما هست که اسباط بوده اند، اوصیاء داشته است حضرت مسیح.

وانگهی برفرض یک جایی ما با قرینه انذار را استعمال کردیم در موارد غافل قاصر، آیا دلیل می شود که ظهور عامش را همه جا به همین معنا بدانیم؟ آنجا با قرینه استعمال شده است در انذار از شرک، اما ظهور عرفی لعلهم یحذرون انذار از امر مخوف است، امر مخوف هم یعنی غضب خدا و عذاب جهنم در آخرت.

یک مطلب دیگر هم عرض کنیم، وآن این است که: آن فرمایشی که حضرت امام داشتند، فرمودند اصلا آیه می خواهد نهی کند از نفر جمیع مؤمنین الی الجهاد، می گوید همه مؤمنین نروند به جبهه، بعضی بروند. لیتفقهوا فی الدین هم اگر طبق احتمال چهارم بگوئیم أی لیتفقه النافرین الی الجهاد فی الدین نه لیتفقة المتخلفون فی المدینة، که بعضی گفته اند که یک عده ای می روند جنگ، در آنجا آیات خدا را در جنگ می بینند بصیرت پیدا می کنند در امور دین، می آیند به مردم انذار می کنند که خدا اینطور است که دشمن را نابود کرد و ما را پیروز کرد بر دشمن، خب کفار متنبه می شوند و مؤمنین خوشحال می شوند. اگر اینجور معنا کنیم ما به نظرمان این دلالت بر وجوب تفقه نمی کند. ولو این احتمال چهارم خلاف ظاهر بود که لایجوز للمؤمنین کافة أن یذهبوا الی الجهاد فلولا نفر بعضهم الی الجهاد لیتفقهوا فی الدین ما قبول داریم این احتمال هر چند خلاف ظاهر است ولی دیگر دلالت بر وجوب تفقه در دین نمی کند. چرا؟ برای اینکه این دیگر ظهور ندارد در لام غرض، برای اینکه شاید لام عاقبت باشد، مثل لدوا للموت و ابنوا للخراب، فالتقطهم آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا، لام عاقبت است که در موارد فائده بکار می رود. آیه می گوید همه نروند جبهه یک عده ای بروند جبهه، خب غرض از جبهه رفتن جهاد فی سبیل الله است، اما فائده جبهه رفتن تفقه در دین است. دیگر می شود لام فائده. لام فائده ظهور در وجوب ندارد. لام فائده و عاقبت و نتیجه است. چون ظهور نفر الی الجهاد در این است که به غرض جهاد است، منتهی فائده این نفر الی الجهاد تفقه در دین هم هست. خب فائده که واجب نیست تحصیلش. ولذا دیگر و لینذروا قومهم إذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون دلالت بر وجوب تفقه در دین نخواهد کرد.

ولکن این احتمال چهارم انصافا خلاف ظاهر هست و ما به همین مقدار بحث را در رابطه با این آیه تمام می کنیم.

این آیه که مرحوم نائینی، مرحوم آقای خوئی، مرحوم استاد به عنوان دلیل بر حجت خبر واحد قلمداد کرده اند به نظر ما هیچ دلالتی بر حجیت خبر واحد ندارد. وشاهدش هم این است که اصلا بحث از وثاقت منذر در موردش مطرح نشده است. والحمد لله رب العالمین.